

اندر احوالات مُد فلسفه

وقتی سخن از فلسفه در عمل به میان می آید، به نظر می رسد بیشتر تعمق و اندیشیدن و پرسش و تردید درباره اموری مطرح است که هر روز به سادگی از کنارشان می گذریم و به سادگی از کنارمان می گذرند.



وقتی سخن از فلسفه در عمل به میان می آید، به نظر می رسد بیشتر تعمق و اندیشیدن و پرسش و تردید درباره اموری مطرح است که هر روز به سادگی از کنارشان می گذریم و به سادگی از کنارمان می گذرند.

با گذر از دوران کتاب های باصطلاح روانشناسی درباره قورت دادن قورباغه و جابجا کردن پنیر و میلیاردر شدن و امثال آن، امروز ظاهراً وارد دوران فلسفه شده ایم. معلوم نیست بعد از این قرار است کدام شاخه دانش بشری و چگونه، از حالت صرفاً آکادمیک خارج شود و پا به عرصه زندگی عامه مردم بگذارد، اما شاید بتوان گفت برای این دوران فلسفه می توان از هر شاخه دیگری خوشحال تر و امیدوارتر بود. چراکه فلسفه همواره در نظر افراد، امری انتزاعی تلقی می شد که برای جماعتی خاص ساخته شده بود، اما کدام ورود و با چه کیفیتی از فلسفه، امروز بازار کتابهای فلسفه را داغ کرده است و کدام ورود فلسفه به زندگی مردم را می توان امیدوار کننده خواند؟

خواندن متون ثقیل کتابهای کانت درباره عقل، یا سردرگمی آدمها درباره قلم فرسایی های دکارت، یا حفظ نوشته های نیچه، یا چه چیزی را اساساً می توان ورود فلسفه به خانه های مردم دانست؟ و چه تفاوتی میان ورود کنونی و ورود واقعی فلسفه به زندگانی انسان وجود دارد؟

اعتقاد من بر این است که وقتی بحث از ورود فلسفه به زندگی می شود، مقصود کمتر از هرچیزی خواندن درباره کتابهای فلسفه؛ اگر در سطح عام بنگریم؛ و نوشتن درباره آرای فلاسفه و مقایسه آنها و ساختن و پرداختن به بومی کردن و دلالت یابی از آنها؛ در سطح آکادمیک؛ است. بلکه نیت اندیشیدن فلسفی درباره همه اموری است که هر روز به سادگی از کنار آنها می گذریم و از کنارمان می گذرند بدون پاره ای اندیشیدن و تردید و طرح پرسش درباره آنها. اموری مثل کفش های تنتاک که وارد بازار می شوند و خیلی سریع با استقبال مواجه می شوند فارغ از اینکه آیا اساساً با استانداردهای سلامت سازگاری دارند، اموری مثل گیرنده های دیجیتالی که به سرعت رشد می کنند و حتی خانواده هایی که تا امروز رنگ در تلویزیون هایشان نداشته اند برای خرید دو دستگاه دیجیتالی وام می گیرند تا به بازمشاهده سریال های تکراری، از تاریخ دور و نزدیک بنشینند و یاد ایام را زنده کنند و هنر زنده سینما به تدریج به کما فرو رود، اموری مثل کلاس های سفره آرای و چرم دوزی و... که در لباس هنر جلوه می کند و هنر اصیل ایرانی به واقع هر روز به افول می گذارد. کرم های حلزون و شوینده های فلان و بهمان و رشد قارچ گونه بانکها و موسسات اعتباری با سودهای آنچنانی در جامعه ای با اقتصادی در خواب زمستانی را نیز می توان به این لیست اضافه نمود.

ظاهراً سیستم تعلیم و تربیت نیز از این قافله عقب نمانده است؛ تلاش مرگبار برای هوشمند کردن مدارس، در جامعه ای که طبق آمار خودشان هنوز یازده هزار مدرسه با سیستم گرمایشی و سرمایشی نامناسب وجود دارد که نمونه هایی از فاجعه هایش را همه در ذهن خود داریم، تغییرات هرساله سطحی و ظاهری در کتابهایی که با مشکلات زیربنایی و وسیع مواجهند، برگزار کردن دوره های پیاپی ماهانه و فصلی و ... برای معلمان، که معلوم نیست با هدف ارتقااست یا خدای نکرده به روز کردن دانش و مهارت معلمان، و تشویق معلمان به ادامه تحصیل که آن هم قطعاً با هدف حقوق بازنشستگی بیشتر نیست که در غیر این صورت قطعاً بعد از 25 سال تدریس شروع نمی شد.

به راستی جامعه ما به کدام سو پیش می رود؟ و اندیشه ورزی را در کجا می توان یافت؟

آیا می توان به رشد و گرایش مردم به خرید کتاب های فلسفی دل بست و به فلسفی شدن افراد امیدوار بود که از قید و بند تبلیغات و بازیچه دست صنعت شدن، رها گردند و به توانایی خود بیاندیشند و پاره ای از انسانیت خویش را باز یابند؟ یا باید بیشتر نگران این بود که خود حوزه فلسفه نیز در دام بازاری شدن گرفتار شده است و هر روز مجلات فلسفه و تربیت و امثال اینها، همچون همان بانک های با سودهای آنچنانی رو به افزایش است و انگشت شمار می توان در میان این نوشته ها نقدی بر اندیشه های دیگران یافت که ما را به خوانده شدن نوشته هایمان امیدوار کند.

کوتاه سخن اینکه وقتی سخن از فلسفه در عمل به میان می آید، به نظر می رسد بیشتر تعمق و اندیشیدن و پرسش و تردید درباره اموری مطرح است که باز هم می گویم هر روز به سادگی از کنارشان می گذریم و به سادگی از کنارمان می گذرند.

معصومه رمضانی، دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران